

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نياشد تن من مېباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهيم

بدین بوم ویر زنده یک تن مېباد  
از آن به که کشور به دشمن دهيم

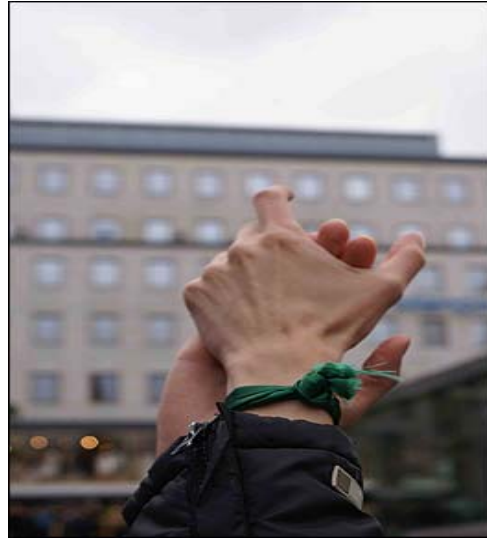
[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

سید موسی عثمان هستی، "مارک توین" افغانی



## خدا حافظ قلم من

دستان بسته من بخاطر آزادی کف میزد  
قلم بیاد انسان و انسانیت دور از  
سر زمینم اشک میریخت  
نوشته های بی پای دیگران که  
بروی کاغذ بسر روان بودند  
مانند مرد بزرگ انسانیت مارکس که

فلسفه هیگل به سر روان بود به  
پا ایستادش کرد  
قلم من با دلسوزی بیاد انسان وطنم اشک میریخت  
آنچه را که دشمنان تاریخ در  
طومارورانه نویسی پیچیده بودند  
انگشت قلمم بخاطر انسان وطنم کورگره ها را باز میکرد  
تاجران دین در گوش انسان وطنم زمزمه جنت و دوزخ میکرد  
قلم من از تلاش نفس پرستانه بابای آدم سخن میگفت  
فرزندانش را بخاطر اشتباه بابایش سند برات می داد  
قلمم در روی کاغذ می نوشت : ای فرزند نا خلف آدم  
مگر تو نخواندی ویا نشنیدی که اولین پدر بشریت  
سر کشی از فرمان خدا کرد و  
توهنوز هم از ملا و بن لادن می ترسی  
مگر در گوش تو مادرت نگفته  
هر آن کس ندارد نشان پدر  
تو بیگانه خوانش مخوانش پسر  
آری قلم من قلم فیض محمد کاتب بود که  
بدست من افتاده بود که  
حرفهای آن را با نوک قلم خودش تفسیر می کردم او  
آنچه که دلش میخواست از ترس امیران نگفته بود  
قلم را از خون شهیدان پر کرده بود و  
در کاغذی نوشته بود که با این قلم چه باید نوشت  
من قلم را برداشتم نوشتم با این قلم پر خون باید نوشت  
آزادی آزادی آزادی آزادی  
با دستان بسته باید کف زد  
زنده باد آزادی!!!  
ای هموطن چرا با خشونت این قلم را از من گرفتی  
من سروده های دل ترا می نوشتم  
من داستان کشتن ترا بر نسل های بعدی می نوشتم از  
تو قهرمان می ساختم  
بر مادرت می گفتم که گریه نکن فرزند تو زنده است  
نشانی ترا به مادرت می دادم  
دریچه تاریخ را برویش باز میکردم  
میگفتم دروغ گفته اند، پسر تو کشته نشده در  
جنت و دوزخ نرفته  
ببین از این دریچه که سرافراز در باغ تاریخ قدم می زند  
در این گفت و گو بودم که دشمنان آزادی با قیافه  
حزب دموکراتیک خلق

مجاهد

طالب

دار و دسته کرزی داخل اتاق من شدند  
قلم مرا شکستند  
آه کشیدم با خود گفتم، خدا حافظ ای قلم و  
بر دستان بسته خود گفتم کف نزن  
که از کف زدن و آزادی هم وطن من می ترسد  
بیدار شدم خواب دیشب خود را با تو در میان گذاشتم  
که تعبیرش کنی ملتی که از  
نویسندگان آزاد پشنتی بانی نمی کند با  
دشمنان آزاد قلم و انسان و انسانیت همناست  
در شکم مادرش آواز خر را  
صدای اذان ملای مسجد فکر کرده  
هنوز هم به آن آواز گوش می دهد  
و در گوش قانون یکجا شدن دین را  
با دولت با صدای دلخراش سیاف زمزمه می کند